

روس خوانده شد.

۱۲۹۹

محرم

چهارشنبه ۱

بعد در خدمت شاه تکیه دولت رفتم روزنامه خواندم.

پنجشنبه ۲

در سر ناهار روزنامه عرض شد. در تکیه هم تفصیل عهدنامه پاریس در زمان ناپلئون سوم خوانده شد.

جمعه ۳

الی مغرب در خانه بودم روزنامه خواندم، ژغرافیا نوشتم.

دوشنبه ۶

به واسطه سرحدات روس و خراسان حواسها خیلی پریشان است. اما افسوس که مستشار این امر خطیر نصیرالدوله است که جز شعر عربی و دو سه فقره مطلب تاریخی معلوماتی ندارد. (توصیف مدرسه محمدحسین خان مروی).

سه شنبه ۷

در خانه رفتم و روزنامه خواندم.

سه شنبه ۱۴

مرا تا یک ساعت به غروب مانده نگاه داشت روزنامه خواندم. ژغرافیا نوشته شد.

پنجشنبه ۱۶

در سر ناهار روزنامه خوانده شد ... شام شاه خیلی طول کشید حکیم طلوزان روزنامه خواند من ترجمه کردم.

شنبه ۱۸

الی عصر بودم کتاب [و] روزنامه خوانده شد. ... میل مبارک در عالم به سه چیز است: شکار و روزنامه و کتب فرانسه و سنگ معدن.

پنجشنبه ۲۳

یک کاغذ مفصل به کتابفروش خودم که در پاریس است

نوشتم و یازده تومان پول به جهت او فرستادم که کتاب بفرستد.

شنبه ۲۵

در سر ناهار روزنامه عرض شد.

پنجشنبه ۳۰

حاج میرزا ابوالفضل و شیخ مهدی و میرزا فروغی بودند.

صفر

جمعه ۱

کتاب زیاد خواندم.

شنبه ۲

کتاب هرودت را شاه خواسته بود بر سر ناهار خواندم.

جمعه ۸

شاه میل کردند زبان روسی تحصیل نمایند. از فردا شروع خواهند کرد.

سه شنبه ۱۲

الی عصر بودم [جاجرود] خیلی روزنامه خواندم ...

چهارشنبه ۱۳

در سر ناهار با طلوزان روزنامه عرض شد.

شنبه ۱۶

الی عصر کتاب و روزنامه زیاد خواندند و خواندم.

یکشنبه ۱۷

شاه سوار شدند در سر ناهار بودم. تفصیل حرق تماشاخانه وین که هزار نفر تماشاچی آنجا بودند و تلف شدند عرض شد.

دوشنبه ۱۸

اما من به جهت ترجمه روزنامه اطلاع منزل ماندم.

چهارشنبه ۲۰

الی عصر بودم شش روز خواندم.

یکشنبه ۲۴

در سر ناهار روزنامه خواندم.

سه شنبه ۲۶

در سر ناهار روزنامه عرض شد ... کتاب تازه اکتیاع کرده ام چهار ساعت تمام مطالعه کردم.

جمعه ۲۹

بعد خانه آمدم ناهار صرف نمودم. مشغول کتاب خواندن شدم.

ربیع الاول

- شنبه ۱ در سر شام تفصیل حرق تماشاخانه وین را که در هشتم دسامبر مطابق ۱۶ محرم روی داده بود هزار نفر متجاوز از آتش سوخته بودند عرض می‌کردم.
- دوشنبه ۳ شاه شام میل فرمود دو ساعت کتاب خواندم. ... این است زندگانی پرزحمت بی‌فایده من.
- دوشنبه ۱۰ دیشب میرزا یوسف خان مستشار [الدوله] و میرزا حسن خان منشی [اسرار] و حاجی میرزا ابوالفضل و میرزارضا مهمان من بودند.
- سه‌شنبه ۱۱ شاه مرا احضار کرد. رفتم در باغ مدتی روزنامه خواندم.
- چهارشنبه ۱۲ امروز بندگان همایون به مدرسه دارالفنون تشریف بردند. معلم تازه که از پروس خواسته بودند آمده است. به بهانه دیدن اعمال او، اگرچه اعمال ندارد. چرا که ده روز زیادت‌تر نیست وارد شده است مدرسه رفته. شنیدم مخبرالدوله هم لازمه آنچه را که شاه طالب است حاضر کرده بود. یعنی وجه نقد و شال و اسباب حقه‌بازی و زورخانه‌بازی و موزیک و شاه هم به هیچ‌یک از اطافهایی که درسهای مختلف می‌دادند چندان اعتنا نکرد. به همان مجلس زورخانه و حقه‌بازی و موزیک تشریف بردند.
- شنبه ۱۵ به اتفاق میرزا محمدعلی و میرزا فروغی و سیدکاتب به اسماعیل‌آباد رفتم ... امروز نواب ملقب به بدایع نگار که از دانشمندان عصر بود به سگته مرحوم شد.
- یکشنبه ۱۶ الی عصر کتاب خواندم.

- سه‌شنبه ۱۸ [سر] ناهار روزنامه خواندم.
- چهارشنبه ۱۹ روزنامه عرض کردم شب را بیرون شام خوردند.
- پنجشنبه ۲۰ امروز من شروع کردم به درس عربی خواندن.
- یکشنبه ۲۳ شب را تا ساعت چهار بدم با طلوزان روزنامه خواندم.
- پنجشنبه ۲۷ با اهل خانه در یک درشکه به رسم اروپا نشسته به خانه مراجعت کردیم.

ربیع الثانی

- دوشنبه ۱ مسجد آقابهرام که مجلس فاتحه‌خوانی میرزا رضای مهندس‌باشی بود رفتیم. میرزارضا نود و شش سال عمر داشت. در زمان عباس میرزای نایب‌السلطنه ظاهراً هفتاد سال قبل با میرزا جعفرخان مشیرالدوله مأمور شده بود و رفته بود لندن تحصیل کرده بود. بسیار آدم قابلی بود. زبان انگلیسی را کاملاً می‌دانست. در هندسه و قلعه‌سازی مهارت کامل داشت. با این کبر سن باز مشاعر داشت اما چشم او نمی‌دید.
- چهارشنبه ۳ بعضی فرمایشات و دستورالعملها دادند به جهت رفتن به خانه علماء [که] دو سه چهار روز بعد خواهند رفت و این برخلاف رسمی بود که مدت ریاست احتساب من داشتند که غفلة تشریف بردند.
- پنجشنبه ۴ الی عصر مشغول ترتیب بعضی اطلاعات تاریخی بودم که ایلچی روس خواسته بود.
- دوشنبه ۸ به اتفاق میرزا فروغی، سیدمعلم عربی و میرزا محمدعلی به طرف سلطنت‌آباد رفتیم. ... مشغول

- ترجمه یک روزنامه اطلاع شدم.
 جمعه ۱۲ به واسطه مباحثه عربی قدری دیر در خانه رفتم ... در سر ناهار روزنامه خواندم.
 شنبه ۱۳ مصمم رفتن اسماعیل آباد شدم. میرزا محمدعلی، میرزا فروغی و سیدکاتب بودند.
 جمعه ۱۹ شب میرزا فروغی آمد نتوانستم کار کنم.
 سه شنبه ۲۳ در سر ناهار و بعد از ناهار روزنامه زیادی خواندم.
 چهارشنبه ۲۴ الی عصر خاطر مبارک به هیچ کار رجوع نفرمود. با وجود هر کار دولتی که بود نپرداختند جز خواندن کتاب و روزنامه.
 جمعه ۲۶ در سر شام کتاب نرون قیصر خوانده شد.
 شنبه ۲۷ تماشای اطاق موزه که زینت داده‌اند تشریف آوردند. صورت شکارگاهها به دیوار نصب شده غالباً شاه است و ملیجک و مردک.

مجلد دوم: ۱۲۹۹-۱۳۰۰

جمادی الاولی

- سه شنبه ۱ در اطاق موزه که تازه به اتمام رسیده است جلوس فرمودند. اطاق موزه تالاری است بسیار وسیع که در ایران به این بزرگی اطاق ساخته نشده است. از اطاقهای اصفهان صفویه اگرچه ندیده‌ام اما شنیده‌ام بزرگترست. ... خانه حاجی استاد غلامرضا که هر سال می‌روم رفتم.
 جمعه ۴ خوابیدم و عربی خواندم.
 شنبه ۵ خانه آمدم... مدتی تحریر کردم. درس عربی را شب خواندم.
 یکشنبه ۶ سر ناهار روزنامه خواندم.
 چهارشنبه ۹ اعمی کتاب فرنگی به جهت پسر خود خواست دادم. ... [شاه] نماز خواندند مدتی درس خواندند.

- شنبه ۱۲ به اتفاق میرزارضا به اسماعیل آباد رفتم. میرزافروغی، میرزامحمدعلی و سیدکاتب هم بودند. اول شب ترجمه زیاد کردم.
- یکشنبه ۱۳ اسماعیل آباد ماندم ... مدتی ترجمه کردم (سیزده نوروژ بوده است).
- دوشنبه ۱۴ میرزامحمدرضای قمشه‌ای که از حکمای الهی است به توسط ملک‌الاطبا به حضور آمده بود شاه بعضی تحقیقات حکمی کرده بودند. من جمله از کتب حکمی پرسیده بودند. میرزامحمدرضا گفته بود من جمله اسفار ملاصدرای شیرازی است. شاه این آیه را خوانده بودند «ان الحمار یحمل الاسفار» (کذا).
- چهارشنبه ۱۶ خلاصه در سر ناهار روزنامه خواندم.
- جمعه ۱۸ شاه میل کرده است زبان آلمانی را تحصیل کنند که من جمله تفریط وقت و بطلان بخت است. به من فرموده بودند بارون دزمان را با خود ببرم. بردم. شاه بیرون تشریف آوردند شروعی کردند.
- شنبه ۱۹ سر ناهار روزنامه خواندم.
- دوشنبه ۲۱ همان نقطه‌ای که شاه غالباً شام و ناهار میل می‌فرمایند و من روزنامه می‌خوانم. خراب شده بود. ... کریم شیرهای و اتباع او یعنی مقلدین تقلید مشق طرز اطریش می‌کنند. شاه خندیدند اما خوششان نیامد.
- سه‌شنبه ۲۲ قدری درس خواندند.
- چهارشنبه ۲۳ به شاه عرض کردم اگر درس نمی‌خوانید بروم. فرمودند نمی‌خوانم ... عصر الی دو ساعت از شب رفته با

میرزافروغی یک روزنامه اطلاع نوشتم. در روزنامه اختر شرحی از پلیس بد نوشته بودند. ظن غالب مردم این است که من نوشته‌ام. با وجودی که والله خبر ندارم. دوشنبه ۲۹ شاه ناهار می‌خورد رسیدم. قدری کتاب خواندم.

جمادی‌الثانیه

- چهارشنبه ۱ در سر شام تاریخ اسکندری می‌خواندم. شاه فرمودند سرسلسله خیلی رشید و با قابلیت است، وسط سلسله که اشاره به خودشان بود مثل بالون که به هوا می‌رود و مدتی در هوا می‌ایستد به جای خود مستقر است. بعد آخر سلسله مثل همان بالون است که بادش دررفته به زمین می‌افتد.
- یکشنبه ۵ شاه وقتی که مصمم [رفتن] مجمع‌الصنایع بود ... الی عصر متصل من روزنامه خواندم یا خودشان کتاب خواندند.
- دوشنبه ۶ سر ناهار کتاب خوانده شد.
- جمعه ۱۰ عصر با میرزافروغی کار زیاد کردم.
- یکشنبه ۱۲ در سر سواری (جاجرود) و سر ناهار روزنامه‌ها عرض شد.
- دوشنبه ۱۳ صبح دو سه نفر به احضار من آمدند وقت عزیز و موقع درس عربی مرا ضایع کردند ... دوباره مرا احضار فرمودند چند روزنامه خوانده شد.
- پنجشنبه ۱۶ دو سه کاغذ به فرنگ نوشتم.
- جمعه ۱۷ شب با میرزافروغی کار زیاد کردم.

یکشنبه ۱۹ ناهار صرف فرمودند خوابیدند... بعد الی عصر دو سه روزنامه خوانده شد. قدری لغت تصحیح فرمودند.

دوشنبه ۲۰ شب با سیدکاتب چیز زیاد نوشتم.

سه‌شنبه ۲۱ صبح بعد از خواندن درس عربی به عشرت‌آباد رفتم. در سر ناهار روزنامه زیاد خواندم. ... عصر بی مقدمه شاه سوار شدند ... در بین راه روزنامه خواندم.

جمعه ۲۴ یک فصل مبسوطی جهت روزنامه‌ی اطلاع نوشتم.

یکشنبه ۲۶ تغییر زیاد فرمودند. معلوم شد عمارت اندرون را که خالی کرده بودند از اطاق شمس‌الدوله که سابق اطاق اندرون محمدشاه و ناصرالدین‌شاه بود چند آینه و چند پرده‌ی صورت خودشان [را] کنده و برده بودند. شاه شنیده بود از خواجه‌باشی مؤاخذه می‌کردند...

دوشنبه ۲۷ میرزا فروغی را در درشکه خود نشاند به طرف اوین رفتم... بعد از ناهار احضار شدم چند روزنامه خواندم. ... بیدار شدند باز روزنامه عرض شد ... من عمیدالملک را برداشته به طرف حسن‌آباد رفتم ... شب... میرزارضای کاشی هم رسید. شب به صحبت گذشت. من جمله روزنامه‌ی عباس میرزای پسر محمدشاه ملقب به ملک‌آرا که به خط خودش نوشته بود سه سال قبل که از خمسه فرار کرده بود کاغذهایش به دست عمیدالملک افتاده بود من جمله این روزنامه بود. خیلی می‌خواستم مضمون این را بدانم. عمیدالملک دو ساعت تمام تقریر کرد. از تولد خود نوشته است و سوانح که به او داده بود. خیلی بد از شاه و مادر شاه

نوشته است.

پنجشنبه ۳۰ به تبریز و فرنگستان کاغذ نوشتم... الی عصر بودم کتاب خواندم و خواندند.

رجب

دوشنبه ۴ شب را در سر شام روزنامه خواندم.

سه‌شنبه ۵ سر ناهار هم روزنامه خوانده شد.

شنبه ۹ بد خوانیدم... ترجمه‌های زیاد کردم.

دوشنبه ۱۱ به حساب خواستند اظهار لطف فرمایند قدری به فرانسه قدری به فارسی اظهار لطف فرمودند ... بعد از ناهار در باب عدم ترتیب کتاب «نامه‌ی دانشوران» که شاه به واسطه‌ی عدم سواد ملتفت نیستند صحبتی در میان آمد. هیچ چیز به من مؤثر نیست مگر از علم من بکاهند. بر آشفتن خانه آمدم.

پنجشنبه ۱۴ بعد از رفتن آنها (مشیرالدوله و حکیم‌الممالک) ترجمه زیاد کردم.

جمعه ۱۵ به من اظهار مرحمتی فرمودند. چهار پنج روزنامه خوانده شد شاه خوابیدند.

سه‌شنبه ۱۹ سه چهار روزنامه خواندم.

پنجشنبه ۲۱ چند روزنامه خوانده شد، قدری درس خواندند، قدری کاغذ متفرقه.

جمعه ۲۲ صبح معلوم شد که شاه تشریف می‌آورند شهر به جهت نقل خزانة اندرون به بیرون (و تفصیل تاریخ و تشکیلات آن)... خلاصه در سر ناهار روزنامه خواندم.

- شنبه ۲۳ شب با سیدکاتب چیز زیاد نوشتم.
- یکشنبه ۲۴ شب را دو سه نمره روزنامه اطلاع نوشتم.
- دوشنبه ۲۵ الی عصر بودم مکرر روزنامه خوانده شد. روزنامه داش را که مخبرالدوله ایجاد کرده است به حضور فرستاده بود ندیدم.
- سه شنبه ۲۶ در سر ناهار روزنامه خوانده شد. ... شاه روزنامه دانش را مطالعه کرده بودند اثر خوبی نکرده. تا بعد چه شود.
- چهارشنبه ۲۷ با سیدکاتب قدری کار کردم.
- پنجشنبه ۲۸ صبح قدری با میرزافروغی کار کرده بعد سلطنت آباد رفتم. ... روزنامه‌های مفصل عرض شد. ... دیشب مخبرالدوله کاغذی نوشته بود و به جهت منع روزنامه دانش اذن خواسته بود. معلوم شد که اشاره از طرف شاه شده بود والا تکبیر و غرور او به حدی بود که به من اعتنا نمی‌کند.
- شعبان
- دوشنبه ۲ خانه جناب آقا رفتم ... با آقا خیلی صحبت تاریخی شد.
- جمعه ۶ یک روزنامه اطلاع نوشتم.
- شنبه ۷ حکیم پولای که تازه آمده است دیده شد. این حکیم بیست سال در ایران بود و معلم مدرسه. هرچه شاگردست در مدرسه او معلم بود و مدتی طبیب مخصوص شاه بود. بیست و دو سال است که از ایران رفته بود تازه آمده است به جهت بعضی از اکتشافات

- تاریخی.
- یکشنبه ۸ شاه رسیده بود روزنامه‌ها خوانده شد.
- دوشنبه ۹ شب حاجی میرزا حبیب‌الله حکیم ... از شهر آمده بودند و میرزافروغی و میرزاعلی محمد. مدت‌ها بیرون مشغول کار و صحبت بودم.
- سه شنبه ۱۰ سوار شده با میرزافروغی و سیدمرتضی به طرف گلیندوک که منزل اول است راندم.
- چهارشنبه ۱۱ کاغذهای زیاد مطالعه فرمودند من هم دو روزنامه خواندم.
- پنجشنبه ۱۲ خلاصه شام صرف فرمودند روزنامه خوانده شد.
- جمعه ۱۳ تمام گردنه را روزنامه خواندم ... شب قدری روزنامه خوانده ترجمه کردم.
- دوشنبه ۱۶ به واسطه نبودن روزنامه در سر ناهار و بعد از ناهار تاریخ اسکندر خواندم ... قدری خوابیدم بیدار شده مشغول ترجمه بودم که شاه سوار شدند ... میرزافروغی و سیدمعلم بودند. کتاب زیاد ریخته بود ... قدری سواره ایستادند ... با سیدمعلم حرف زدند.
- چهارشنبه ۱۸ از ابتدای حرکت الی سر ناهار روزنامه خواندم ... باز درس فرانسه شروع شد و تاریخ اسکندر خوانده شد.
- جمعه ۲۰ حضور شاه رفتیم. روزنامه خوانده شد و کتاب اسکندر.
- سه شنبه ۲۴ بنده هم در رکاب بودم. قدری از راه را تاریخ اسکندر همان‌طور سواره خواندم. بعد راه بد شد.
- پنجشنبه ۲۶ رسیدم به آفتابگردان شاه. او اسط ناهار بود قدری

روزنامه عرض شد. فرمودند خودم هم نانی بخورم و سواره در رکاب روزنامه عرض کنم. همین طور کردم.

جمعه ۲۷ در سر ناهار و بعد از ناهار روزنامه عرض شد. ... سوار شدند قدری پائین آمده سراغ خرس رفته مرا هم پشت سنگ نشانده روزنامه بخوانم ... خرس هم پیدا نشد.

یکشنبه ۲۹ صبح به تماشای قریه نمارستاق رفتیم. در مسجد آنجا پیاده شده بعضی اطلاعات ژغرافیائی حاصل کرده ... در سر ناهار شاه روزنامه خواندم.

رمضان

دوشنبه ۱ ناهار میل می فرمودند دو سه روزنامه خواندم.

سه شنبه ۲ سه چهار روزنامه خوانده شد. ... کاغذ زیاد از شهر آورده من جمله کاغذ نورمان بود که در جوف او شبیه^۱ کنت را که در پاریس ساخته بودند فرستاده بود. این شبیه تفصیل دارد. خود کنت با لباس تمام رسمی صورت شاه [را] مشابه عروسک که نخی به گردن شاه بسته بود در دست دارد. عبدالحسین خان مستشار سابق او طبل بزرگی را می نوازد و میرزا ابوتراب خان نوری مستشار حالیه نای می زند و خود کنت می رقصد. در زیر پا اسباب شکنجه از هر قبیل ریخته شده است. در زیر تصویر به خط فرانسه نوشته شده است حقه بازی کنت. خیلی خندیدم. صورت را خدمت شاه فرستادم.

۱. منظور «کاریکاتور» است.

شاه خوشش نیامده بود.

پنجشنبه ۴ من الی عصر مشغول نوشتجات به شهر و روزنامه اطلاع شدم.

شنبه ۶ الی عصر بودم سه چهار روزنامه خوانده شد.

یکشنبه ۷ به خطاب «ملاصنیع» مخاطبم فرمودند خوب است در حضرت پادشاه که به سمت ملائی معروفم نه به سمت نادانی و الواطی. ... روزنامه ها خوانده شد.

دوشنبه ۸ به واسطه نداشتن روزنامه، کتاب تاریخ اسکندر خوانده شد ... مرا مأمور فرمودند فردا بروم و قلعه خرابه بلده را نقشه برداشته و تحقیقات علمی نمایم.

سه شنبه ۹ صبح به اتفاق دکتر بکمز که مسلمان شده است به طرف بلده رفتم ... دیروز فروغی و سید [کاتب] اینجا آمده بودند... [شاه] احوال مرا پرسیده بودند «ملاصنیع» اینجا است.

جمعه ۱۲ روزنامه های زیادی از شهر رسیده بود الی عصر مرا نگاه داشتند به جهت خواندن روزنامه.

شنبه ۱۳ روزنامه زیادی خوانده شد ... پنجشنبه یازدهم که در رکاب همایون به کمرود رفته بودم روزنامه دانش مخبرالدوله را مچول خان در حضور می خواند. در این روزنامه تعریف کرده بود که در این عصر همایون ترقیات به چه درجه و اندازه شده است. شاه فی الفور این شعر هجو محمدتقی خان کلاهدوز را که در زمان محمدشاه ساخته بودند خواندند.

روز بازار کبک اقلی زن قحبه لر است
 هر که زن قحبه گیش بیشتر او بیشتر است
 من عرض کردم فرد دیگر هم دارد: «قرباغ ایشیکین
 حیف دیر قحبه دهن». مصرع ثانی را خود شاه
 خواندند: «بو ایشی شاه الیپ مملکته سیجد لر است».
 مقصود این بود اگر در این عصر همایون هم زن قحبه‌ها
 بیشتر هستند خودت این کار را کرده‌ای.
 دوشنبه ۱۵ در امروز کلا امامزاده بود. به من فرمودند که بروم
 تحقیق تاریخ او را بکنم. رفتم و نوشتم. سر ناهار به شاه
 رسیدم قدری روزنامه خواندم.
 شنبه ۲۰ خلاصه به شاه رسیدم قدری روزنامه همان‌طور سواره
 خواندم. ... در سر ناهار روزنامه مجدداً خواندم. ...
 عصرانه خوردند باز من بیچاره سه روزنامه خواندم.
 یکشنبه ۲۱ شاه شروع به خواندن روزنامه مصور فرانسه فرمودند.
 راه درس و تحصیل خود را می‌خواهند ازین به بعد
 ازین جاده قرار بدهند. قبل از ناهار و بعد از ناهار قدری
 درس خواندند.
 دوشنبه ۲۲ امروز سواری نیست شاه درس خواندند. ... باز درس
 خواندند. بعد من روزنامه خواندم.
 جمعه ۲۶ روزنامه پدرسوخته، که خواندن این روزنامه مرا کشت،
 به دست من دادند. همان‌طور سواره پشت سر شاه
 بلافاصله به راه افتادیم. ... خودشان روزنامه ایام
 مسافرت خودشان را تقریر می‌فرمودند و
 غلامحسین خان پسر امین‌الدوله می‌نوشت.

شنبه ۲۷ صبح... سرپرده رفتم قدری روزنامه خواندم.
 سه‌شنبه ۳۰ تاریخ اسکندر در سر ناهار خواندم و بعد در رکاب
 همایون همان‌طور سواره کتاب خواندم الی منزل
 (شهرستانک).

شوال

جمعه ۳ الی عصر آنجا بودم روزنامه‌ها خواندم.
 پنجشنبه ۱۶ سوار شده از منزل الی چمن زیر قلعه البرز روزنامه
 خواندم. ... از عصر الی مراجعت به همین‌طور چهار پنج
 روزنامه خوانده شد.
 شنبه ۱۸ به اتفاق میرزافروغی و یک آبدار از قلعه البرز چهار
 ساعت به غروب سرازیر شدم.
 جمعه ۲۴ من با میرزافروغی به طرف شهر رفتم.
 یکشنبه ۲۶ الی عصر خاطر همایون به خواندن نوشتجات و مطالعه
 روزنامه گذشت.
 چهارشنبه ۳۰ الی عصر به مطالعه کتاب و غیره گذشت (خودش).

ذی‌القعدة

جمعه ۱ شب ملاموسی نزد من بود.
 چهارشنبه ۶ من با ملاموسی و میرزاعلی محمد بودم.
 پنجشنبه ۷ حاجی ملاعلی مجتهد شرفیاب شده بود خدمت شاه از
 برای مهم ملتی.
 یکشنبه ۱۰ میرزاعلی محمد و میرزامهدی و غیره بودند. بعد
 ملاموسی بود.

سه‌شنبه ۱۲ دیروز شاه به واسطه تفصیلی که در روزنامه اختر از وزارتخانه‌های ایران بد نوشته بود متغیر شده بودند. ... از میرزایوسف [مستشار] بد می‌گفتند (و تفصیل آن).

چهارشنبه ۱۳ در تدبیر خلاصی میرزایوسف خان مشاوره می‌کردم....
جمعه ۱۵ در سر شام روزنامه عرض شد.
چهارشنبه ۲۰ در سر ناهار روزنامه خوانده شد.
سه‌شنبه ۲۶ سر شام تاریخ اسکندر خواندیم.
چهارشنبه ۲۷ بعد سر شام نشسته چهار ساعت من بیچاره تاریخ اسکندر خواندم و دو روزنامه.
شنبه ۳۰ الی دهنه سواره تشریف بردند و من روزنامه خواندم.

ذی‌الحجه

دوشنبه ۲ عیادت میرزافروغی رفتم.
سه‌شنبه ۳ شام بیرون صرف فرمودند تاریخ اسکندر خوانده شد.
شنبه ۷ امروز مجتهد تبریز و میرزااحسن آشتیانی مجتهد حضور شاه رفتند.

پنجشنبه ۱۲ کتابی به شاه دادم [م] که پانصد نمره روزنامه دولتی از محرم ۱۲۸۸ الی حال که ۹۹ است از طبع خارج شده ... شاه دستخطی در تمجید و التفات اداره طبع نوشته و دادند.

یکشنبه ۱۵ بعد به اتفاق حاجی میرزاابوالفضل، میرزارضا، سیدکاتب، میرزاعلی محمد اسماعیل آباد رفتم. ... شب را تا ساعت سه ترجمه کردم.

جمعه ۲۰ به واسطه کینه‌ای که شاه به من دارند که چرا فرانسه خوب می‌دانم و مثل سایرین خر و نادان نیستم، اگرچه هستم، غالب اوقات لغات مشکله پیدا می‌کنند و شاید یک شب وقت خودشان را ضایع می‌کنند در لغت فرانسه گردش می‌کنند لغت عجیب و غریبی پیدا می‌کنند شاید من ندانم. من جمله پریشب لغت شیاف را به فرانسه پیدا کرده بودند و چه قدرها مشعوف شده بودند که از من سؤال کردند ندانستم. چرا که اصطلاح طبی است و استعمال شیاف هم در طب فرنگی غیرمعمول است. بعد از حکیم طلوزان پرسیدند او لاید می‌دانست. خیلی از ندانستن من خوشحال شدند.

شنبه ۲۱ یک روزنامه که خوانده شد مراجعت به عمارت نمودم.
دوشنبه ۲۳ سه چهار روزنامه من خواندم.

سه‌شنبه ۲۴ بندگان همایون به خیال این هستند چون کار دولت را آراسته و پیراسته فرمودند تحصیل زبان آلمانی بفرمایند. چهل سال است فرانسه می‌خوانند هنوز در تکلم ماضی را به جای مضارع و امر را به جای نفی تکلم می‌فرمایند.

چهارشنبه ۲۵ ناهار را سرقات رزک میل فرمودند. در بین راه روزنامه خواندم.

پنجشنبه ۲۶ خاطر مبارک قبل از شام به خواندن درس فرانسه میل فرمودند. ولی به بازی کردن با ملیجک گذشت.

۱۳۰۰

محرم

چهارشنبه ۳

وزارت انطباعات به من داده شد. ... میرزا فروغی را به جهت بعضی کارها نزد امین الدوله فرستادم.

یکشنبه ۷

روزنامه مصوری را که ایجاد نموده‌ام به نظر شاه رساندم. چون قدری از ولیعهد تعریف داشت پسند نفرمودند. حکم شد عوض شود.

دوشنبه ۸

روزنامه بی معنی دادند خواندم. چون مطلب نداشت به اختصار گذشت. از سوءظنی که شاه به همه دارد تصور کردند که عمداً تجاهل کرده‌ام مختصر خواندم. روزنامه را گرفته خودشان مرور فرمایند.

سه‌شنبه ۹

بعد از ناهار روزنامه خوانده شد.

جمعه ۱۲

میرزایوسف خان مستشار که دو سه روز است به توسط نایب السلطنه از حبس خلاص شده و میرزا حسن خان آمده بودند ... شب روزنامه مصور را که جرح و تعدیل شده بود حضور فرستادم با عریضه‌ای. دستخط التفات در جواب فرستاده بودند.

یکشنبه ۲۱

بعد اتباع وزارت انطباعات و دارالترجمه و کتاب و تألیف که غالباً علماء و فضلا هستند از حضور گذشتند به همه اظهار التفات فرمودند. به خود من هم اظهار التفات کردند.

چهارشنبه ۲۴

به اتفاق میرزارضا و سیدکاتب اسماعیل آباد رفتم. ... یک روزنامه اطلاع تفصیل فتح تل الکبیر را ترجمه نمودم.

صفر

چهارشنبه ۲

میرزا حسن خان پسر میرزایوسف خان مستشارالدوله که هیجده سال بود در فرانسه و انگلیس تحصیل طب کرده بهترین اطبا شده دیده شد.

جمعه ۴

الی عصر گرفتار شاه بودم. همه را به خواندن کتاب و روزنامه گذشت. امشب مجتهد تبریز مهمان من بود. تا ساعت شش و هفت نشست. خیلی صحبت علمی و پولتیکی و غیره شد.

شنبه ۵

دو ساعت روزنامه ترجمه می‌کردم.

سه‌شنبه ۸

صبح زود خانه ظل السلطان رفتم. روزنامه نمره دو شرف [را] که تصویر ظل السلطان است حامل بودم.

چهارشنبه ۹

سر ناهار قدری روزنامه خوانده شد (جاجرود).

جمعه ۱۱

صبح دربخانه رفتم متصل روزنامه عرض شد.

شنبه ۱۲

در سر سواری روزنامه خوانده شد.

یکشنبه ۱۳

در سر ناهار روزنامه خواندم. تا عصر ما را نگاه داشتند که تدریس (کذا) بفرمایند.

دوشنبه ۱۴

محمدقاسم فراش روزنامه را دیدم که از شهر آمده است. سؤال کردم روزنامه‌های مصور را آورده است جواب داد خیر. نایب السلطنه فرستاده روزنامه را به هم زدند و تفصیل را میرزاعلی محمد نوشته است. کاغذ میرزاعلی محمد را که خواندم نوشته بود نایب السلطنه دیروز مرا خواست. بعد از تغیر زیاد در مجلس گفت شماها با من غرض دارید. یقین صورت مرا بد ساخته‌اید. هر قدر میرزاعلی محمد عذرخواهی کرده

بود فایده نبخشیده بود. جمعی فرّاش و غیره را فرستاده بودند دارالطباعة صورت خودش را از روی سنگ محو کرده من فی الفور عریضه‌ای نوشتم و کاغذ میرزا علی محمد را فرستادم. جواب دستخط صادر شد که دیشب نایب السلطنه شکایت کرده بودند که شرح حال مرا کم نوشته‌اند. به او نوشتم هرچه نوشته است به فرمایش من بوده است تو هیچ باک نداشته باش. آسوده باش. این جواب شاه مرا آسوده کرد. به طرف دوشان تپه رفتم مدت‌ها روزنامه خواندم. صبح بعد از آنکه میرزا فروغی را راه انداخته به طرف در خانه رفتم ... روزنامه می خواندم. پناه بر خدا از این زندگی پر مشقت.

یکشنبه ۲۷

دوشنبه ۲۸

ربیع الاول

شنبه ۳

عصر به جهت کتاب تاریخ انگلیس که راجع به تاریخ قاجار است خانه میرزا رحیم پسر حکیم الممالک رفتم. علم چه خوب است. این گه سگ که از قاذورات کمترست چون انگلیسی می داند و من نمی دانم شرافتی به من دارد. طرف احتیاج من شده است. الی عصر گاهی به خلوت با امین الدوله گاهی به خواندن کتاب و غیره وقت به بطالت گذشت. ماندم کتابها و روزنامه‌ها خوانده شد. به واسطه برف بیرون نیامدم کتاب خواندم و نوشتم.

چهارشنبه ۷

دوشنبه ۱۲

یکشنبه ۱۸

دوشنبه ۱۹ از آنجا خانه پروسکی رفته چند جلد کتاب خریدم. پنجشنبه ۲۲ من بیچاره متصل کتاب خواندم. عصر منزل آمدم. جمعه ۲۳ کلاه را به جهت شاه فرستادم که دستخطی به فرانسه با نهایت التفات مرقوم فرموده بودند و حسن طلب یکی دیگر را کرده بودند ... نوشتم از شهر یکی دیگر خریدند آوردند. شنبه ۲۴ در سر ناهار روزنامه خوانده شد. یکشنبه ۲۵ قدری خوابیدم. چیز نوشتم. دوشنبه ۲۶ قدری من روزنامه خواندم.

ربیع الثانی

جمعه ۱

در سر ناهار شاه روزنامه خواندم. ... مرا تا ساعت سه به غروب مانده به جهت خواندن دو سه روزنامه معطل کردند. ... شب الی ساعت چهار به خواندن کتاب و روزنامه خاطر همایون را مشغول کردم.

چهارشنبه ۶

شنیدم مشیرالدوله نعم البدل من شده بود و ترجمه روزنامه کرده است.

شنبه ۹

عصری حاجی سیدابوطالب مجتهد خمسه دیدن آمد. بسیار مرد فاضلی است.

یکشنبه ۱۷

آقاسیدصادق مجتهد که از علمای بزرگ ایران [بود] و طریقه اصولی داشت در سن هفتاد و دوسالگی مرحوم شد. امروز دکان و بازار را برجیده بودند. به جهت احترام او تمام دکاکین طهران بسته شده بود.

جمادی الاولی

چهارشنبه ۴

کتاب سفر مکه شخص انگلیسی را عرض کردم.

شنبه ۷

عصر مدرسه دارالفنون رفتند ... امروز در مدرسه تصویر شاه را میرزا عباس باسمه چی که سالها نوکر من بود و حالا در مطبع مدرسه است ساخته بود بدون شباهت، اما خوشگل. شاه هم که مقید به خوشگلی است مرا سرکوفت دادند. طوری اوقاتم تلخ شد که به شاه تند حرف زدم. باکسالت تمام خانه آمدم.

مجلد سوم: ۱۳۰۰-۱۳۰۱

- جمعه ۱۳ قدری روزنامه با همان حالت (یعنی در حمام و در موقع زانو انداختن) به جهت شاه خواندم.
- سه شنبه ۱۷ قدری تعریف از باغ فرمودند روزنامه خوانده شد.
- پنجشنبه ۱۹ صبح به اتفاق میرزارضا و سیدنقیب و سیدکاتب و میرزافروغی به کالسکه دیوانی نشسته اسماعیل آباد رفتیم ... عصر یک روزنامه اطلاع ترجمه شد.
- دوشنبه ۲۳ بعد از گردش باغ بالا تشریف بردند سه چهار روزنامه خواندم.
- چهارشنبه ۲۵ میرزارضا و سیدکاتب بودند.
- جمعه ۲۷ (جاجرود) روزنامه هم نداشتند که من بخوانم. کتاب فارسی خواندند.
- یکشنبه ۲۹ من هم بعد از قدری ترجمه سوار شدم.

جمادی‌الثانیه

- سه‌شنبه ۲ به تفصیل جنگ پلونا که مابین روس و عثمان‌پاشا سردار عثمانی واقع شده بود خواندم.
- پنجشنبه ۴ الی عصر قدری مشغول نوشتجات دولتی، قدری جواب، قدری روزنامه شدند.
- شنبه ۱۳ فرمودند بعد از ناهار اندرون بروم کتابها را در اطاق خوابگاه ترتیب بدهم ... بعد از ناهار رفتم ... کتابها را چیدم.
- دوشنبه ۱۵ صبح به اتفاق میرزافروغی و سیدکاتب و ملاموسی به طرف اسماعیل‌آباد رفتم. از در خانه میرزا علی محمدخان گذشته آنجا پیاده شدم. قدری نشسته بعد اسماعیل‌آباد رفتم. ناهار صرف شد تا عصر مشغول ترجمه بودم. عصر آمدم سر قنات. مراجعت کرده ترجمه نمودم.
- جمعه ۱۹ روزنامه خواندم ناهار صرف فرمودند.
- شنبه ۲۷ از مخبرالدوله حرفی شنیدم که می‌نویسم ... می‌گفت دیروز وقتی شما [صحبت‌های معدنچی فرنگی را] ترجمه می‌کردید در باطن می‌گفتید کار دنیا را بین که وزیر علوم ایران نباید فرانسه بداند که من مترجم واقع شوم. من گفتم نه والله چنین خیال نکردم. جواب داد وزیر علوم ایران باید مثل من آدم خری باشد. خیلی ازین حرف خجالت کشیدم.

رجب

چهارشنبه ۲ اسمعیل بزاز مقلد چند شب قبل در حضور شاه تقلید

- کنت را درآورده بود.
- شنبه ۵ در سر ناهار روزنامه خواندم.
- سه‌شنبه ۸ من با میرزافروغی اسماعیل‌آباد رفتم. از سه به غروب مانده الی سه از شب رفته با میرزافروغی مشغول چیز نوشتن بودم. آنچه که باید از وقایع دول فرنگ در سالنامه امسال نوشته شود جز مختصری که باقی مانده همه را نوشتم. سیدکاتب هم بود.
- پنجشنبه ۱۰ شیخ مهدی را خدمت شاه بردم خیلی اظهار التفات به او کردند.
- یکشنبه ۱۳ فی الفور دارالطباعه آمده کاغذی به خانه نوشتم ... خلاصه به فضل خدا خطبه ایلچی [اطریش] را به آواز بلند در نهایت فصاحت ترجمه کردم. بعد نطق شاه را در کمال خوبی. قریب نیم ساعت که ایلچی با شاه حرف می‌زد مترجم بودم. همه تحسین کردند. ... حضرت همایون که همیشه به من مرحمت و شوخی علمی دارند شوخیهای رذل و فرمایشات هزل می‌فرمودند که دماغ مرا بسوزانند. اما به فضل خدا اگر هیچ ندارم علم دارم و چون آفتاب روشن است. هر وقت نور از آفتاب گرفته شد علم من هم نهان خواهد شد. ... خدا چیزی به من داده است که در ایران به احدی نداده.
- پنجشنبه ۲۴ به من فرمودند که روزنامه‌های تازه آورده‌اند بخوان. مشغول بودم.

شعبان

- دوشنبه ۵ این کتابچه را به اینجا ختم نموده به خانم عیالم سپردم که ان شاء الله مثل کتابچه‌های هر سال که می‌نوشت در این ایام تابستان و بیکاری و تنهایی بنویسد.
- سه‌شنبه ۶ (سفر خراسان) اشخاصی که با من همراه است از این قرار است، اسامی آنها: شیخ مهدی از علماء - سیدکاتب - میرزافروغی ... شاطر ابراهیم اسباب طبع آورده که در سفر روزنامه چاپ شود.
- چهارشنبه ۷ اما من بعد از یک دو روزنامه که در سواری و سر ناهار عرض کردم آفتاب‌گردان خودم را آورده بودند آنجا رفتم.
- پنجشنبه ۸ سواره یک روزنامه خوانده شد. ... عصر من در خانه رفتم یک دو روزنامه خواندم.
- دوشنبه ۱۲ همان‌طور سواری یک روزنامه خواندم ... کتاب تاریخ عثمانی در سر ناهار عرض شد. ... عصر که در رکاب شاه به منزل می‌آدم باز یک دو روزنامه خوانده شد.
- چهارشنبه ۱۴ من در سر ناهار تاریخ عثمانی خواندم بعد شاه خوابیدند.
- جمعه ۱۶ در سر ناهار روزنامه خوانده شد.
- شنبه ۱۷ قدری از راه را سواره روزنامه عرض کردم.
- سه‌شنبه ۲۰ یک روزنامه در سواری عرض شد. ... در سر ناهار تاریخ عثمانی خوانده شد. ... در رکاب سوار شدم قدری روزنامه خواندم.
- شنبه ۲۴ بعد در خانه روزنامه خوانده (شد) ... سیدکاتب

- به واسطه افراط به چرس پریشان می‌گوید و می‌نویسد. من هم با درد دل و کسالت سر شام بودم.
- یکشنبه ۲۵ در کلاته آخوندی است موسوم به ملا عبدالجواد... آخوند کلاه در سر دارد و یک چشم هم ندارد. چند جلد کتاب طاغچه داشت. دو سه کتاب نحو بود متصل می‌گفت عربی است این کتابها. چند جلد کتاب حدیث فارسی و دو سه جلد قرآن.
- رمضان
- چهارشنبه ۵ در یک جنگلی الی عصر ماندیم. دو سه روزنامه خوانده شد.
- جمعه ۷ در بین راه روزنامه عرض شد.
- شنبه ۸ تفصیل کالپوش را در سفرنامه خود نوشته‌ام.
- چهارشنبه ۱۲ این نقاط قهراً بیست سال دیگر تمدن فرنگی‌ها را خواهد داشت (حدود جاجرم).
- پنجشنبه ۱۳ عصر قلعه جلال‌الدین رفتم تفصیلش را در روزنامه مفصل خود نوشته‌ام.
- یکشنبه ۱۶ در مراجعت به رباط قلی که خرابه است رفتم بعضی خطوط و غیره نوشته دیدم که در روزنامه مفصل نوشته‌ام.
- پنجشنبه ۲۰ عصر با طلوزان دیدن جنرال روس رفتم. ... زبان فرانسه کم می‌داند ... صحبت علمی و تاریخی کردم.
- یکشنبه ۲۳ خدمت شاه رسیدم روزنامه ایلوستراسیون که شرح فوت یکی از معارف فرانسه بود طلوزان می‌خواند و من

ترجمه می‌کردم. یک عبارت غریبی داشت که مطابق با وضع حالیه نوشته بود: «گامبتا وقتی که می‌مرد دو روز قبل از فوتش که از شدت درد می‌نالید دوستانش در روزنامه‌ها می‌نوشتند امروز گامبتا در نهایت سلامت است و فردا از بستر تعب بیرون آمده مشغول کارهای خود می‌شود. یک روز نکشید که گامبتا مرد». چون این قصه مشابه بود با وضع ما در باب امین‌السلطان که چند روز است مرده است و شاه اصراری دارد که معلوم کند که نفهمیدند. اگرچه حکیم طلوزان به فرانسه می‌خواند و من به فارسی ترجمه می‌کردم بندگان همایون که غالب مطالب فرانسه را می‌فهمند و ملتفت بودند که من در ترجمه کم و زیادی نمی‌گویم باز از بشره چنین معلوم شد که سوءظنی حاصل کردند. به یک بهانه روزنامه را از دست طلوزان گرفتند. خود روزنامه را به نظر همایون رسانیدم. از شدت تندی خیالی که دارند ملتفت شدند که من استنباط سوءظن کردم و عین روزنامه را نشان دادم. خیلی از این فقره باطناً مشعوف شدند. من هم فرصت را غنیمت شمرده عرض کردم که خداوند با قدرت کامل از برای ذات مقدس خود دو چیز را مخصوص کرده که حیات و ممات باشد. باقی را به مخلوق رها نموده است. شاه تصدیق کردند. خلاصه بعد از نهار منزل آمدم خوابیدم.

سیدکاتب را خواستم ... کتابچه‌ای که شش ورق بود تمام نامربوط به حشو و زواید و مجعولات زیاد نوشته

پنجشنبه ۲۷

است.

جمعه ۲۸ در جیلارد سنگ قبری دیدم نتوانستم بخوانم شیخ مهدی را فرستادم بخواند.

شوال

پنجشنبه ۵

از قوچان حرکت شد. منزل علی‌آباد و چهار فرسخ است. صبح به امامزاده ابراهیم که چند صفحه قرآن خط بایسنقر آنجاست رفتم که آن قرآن را زیارت و تماشا کنم. حقیقت از عجایب روزگار است ... سر ناهار روزنامه عرض شد.

شنبه ۲۱

من هم با درد دل و کسالت سر شام بودم. تاریخ عثمانی و روزنامه خواندم. ... روزنامه «تان» منطبعه پاریس در دست دارم و ترجمه می‌کنم. شاه که قربانش باد جانم تمجید از سنگ معدن می‌فرمایند ... گاه‌گاهی برای اینکه وضع مجلس نجابتی پیدا کند به من می‌فرمایند بخوان. من هم دو کلمه می‌خوانم ... باز شروع می‌کنم دو سه کلمه که خواندم آن وقت خودشان مبالغه در تعریف معدن یا تمجید اعمال ملیجک می‌فرمایند.

چهارشنبه ۲۵

میرزافروغی هم امروز ظهر آمد.

جمعه ۲۷

از آنجا باز دید شیخ‌الرئیس [رفتم]. او را هم کسل دیدم. کتابخانه را از او گرفته‌اند به اکتای قآن میرزا پدر اخترالسلطنه زن شاه داده‌اند. ... بعد از نهار شاه خانه حاجی میرزا حبیب مجتهد ناهار مهمان بودم رفتم.

- ذی قعدة
چهارشنبه ۲ بعد سر ناهار روزنامه عرض شد.
جمعه ۴ در سر ناهار بودم تا عصر روزنامه خواندم.
یکشنبه ۶ عصر به مقبره شیخ عطار و خیام رفتم خیلی دیدنی بود
تفصیل را در روزنامه علی حده خواهم نوشت.
پنجشنبه ۱۰ وسط راه به ناهار افتادند روزنامه خوانده شد.
جمعه ۱۱ امروز صبح خانه حاجی ملاهادی سبزواری که مرحوم
شده رفتم. اولاد آن مرحوم عینک مرحوم
حاجی سبزواری را که پانزده سال با او کار می کرد به من
هدیه کردند. نوشته ای دادند که این عینک را مرحوم
حاجی سبزواری که پانزده سال او را استعمال می کرد به
فلانی هدیه کردیم.
دوشنبه ۱۴ سر ناهار بودم روزنامه خوانده شد.
سه شنبه ۱۵ بعد خرابه شهر قدیم مزینان که به بهمن آباد معروف
است رفتم دیدم.
چهارشنبه ۱۶ من در سر ناهار دو سه روزنامه عرض کردم.
پنجشنبه ۱۷ سر ناهار روزنامه خواندم.
جمعه ۱۸ به تماشای کاروانسرای میان دشت رفتند. تفصیل این
کاروانسرا را در کتاب مخصوص که جغرافیای راه
مشهد است تألیف کردم.
یکشنبه ۲۰ در سر ناهار روزنامه خواندم.
سه شنبه ۲۲ الی عصر بودم سه چهار روزنامه خواندم.
چهارشنبه ۲۳ به ده ملا می رویم ... ریک فرسخی جاده مقبره
شیخ عمادالدین را ملاحظه نمایم.

- جمعه ۲۵ به طرف مهمان دوست رفتم مقبره یکی از سلاطین یا
معارف معتبر آنجا هست تماشا کنم ... تفصیلش را در
کتاب مخصوص نوشتم.
شنبه ۲۶ خلاصه بعد از منزل آمدم یک «توردومند» ترجمه
کردم.
یکشنبه ۲۷ سر چشمه [علی دامغان] نزول اجلال فرمودند. ... این
چشمه محاذی گرده کوه دامغان بود که در تواریخ مکرر
اسم برده شده. شیخ مهدی و میرزا فروغی را فرستادم
رفتند تحقیقات علمی نمایند.
دوشنبه ۲۸ مرا نگاه داشتند چهار پنج روزنامه خواندم.
سه شنبه ۲۹ بیدار شدند قدری روزنامه خواندم.
ذی الحجه
شنبه ۳ در روزنامه شرح مفصلی بود از وضع دولت انگلیس که
عرض می شد. ملیجک کوچک خانه شاگردی را لنگ به
گردن بسته چند کتاب بار کرده، خود روی آن سوار
شده وارد چادر شد.
یکشنبه ۴ سر ناهار روزنامه عرض شد.
دوشنبه ۵ بعضی اطلاعات جغرافیا که خودشان تحصیل کرده
بودند از وضع خوار و غیره فرمودند.
پنجشنبه ۸ در سر ناهار روزنامه خواندم.
یکشنبه ۱۱ در سر ناهار روزنامه خواندم.
دوشنبه ۱۲ (شریفیابی) نوبت اجزای من رسید. میرزا عیسی خان
لباس خود را عوض کرده حمایل خود را برداشته بود.

من در معرفی به شاه عرض کردم که مترجمین محض تنبلی خود را به وزارتخانه‌ها می‌بندند که کار نکنند. حمایل دروغی می‌اندازند و لباس زرق و برق‌دار می‌پوشند. شاه تأکید فرمودند که باید دارالترجمه مفصلی و منظمی دایر شود. خلاصه سایر اجزاء هم معرفی شدند.

سه‌شنبه ۱۳ به عریضه من در باب دارالترجمه جواب مرحمت فرمودند. صد تومان به میرزا فروغی و صد تومان به شیخ مهدی مرحمت فرمودند.

دوشنبه ۱۹ شیخ اسدالله اعمی که تفصیلش را نوشته‌ام اندرون شاه می‌رود و درس قرائت می‌دهد.

سه‌شنبه ۲۰ امروز افتتاح مجلس دارالترجمه است در بالاخانه سابق کشیک‌خانه جنب تخت مرمر. حسب الامر شاه من مجلس ترتیب دادم که خیلی مفصل خواهد شد ان‌شاءالله. امین‌الدوله با خودشان آمدند و افتتاح نمودند. بعد حضور شاه رفتیم. شاه خیلی تأکید و فرمایشات فرمودند. از فردا قرار شد حضرات بیایند و مشغول باشند.

چهارشنبه ۲۱ صبح خانه حاجی میرزا ابوالفضل رفتم از آنجا دارالترجمه. همه بودند مگر یک دو سه نفر پدرسوخته که نیامده‌اند. ان‌شاءالله هرطور است خواهم آورد. ... من هم رفتم دارالترجمه ناهار خوردم.

جمعه ۲۳ آغامحمد خواجه تعریف زیاد از روزنامه خواندن من می‌کرد. شاه هم تصدیق می‌فرمودند. حضار که ملیجک

و مردک و زردک بودند آنها هم تعریف می‌کردند. از این تعریف بسیار بر من سخت گذشت.

یکشنبه ۲۵ به مجلس وزرا حاضر شدم از آنجا دارالترجمه [رفتم].

پنجشنبه ۲۹ تشکیل دارالترجمه اسباب وحشت وزیر (میرزاسعدخان) شده بود. مانع بود مترجمین دستگاه وزارت و وزارت خارجه بیایند. من هم سخت ایستادم. به حکم شاه آنها را بردم. وزیر امروز عریضه شکایت نوشته بود. شاه جواب تندی به وزیر داد که حکماً باید مترجمین دارالترجمه بروند.

۱۳۰۱

محرم

چهارشنبه ۱۳

صبح در خانه و دارالترجمه رفتم.

پنجشنبه ۱۴

صبح دارالترجمه از آنجا در خانه رفتم ایلیچی ینگه دنیا به حضور می‌آمد مرا به جهت مترجمی خبر کردند. چون مشیرالدوله حاضر بود ادب کرده به ایشان تکلیف نمودم که ترجمه نمودند.

شنبه ۱۶

قبل از شام مطالعه درس فرانسه کردند. در سر شام روزنامه خواندم.

دوشنبه ۱۸

از منزل الی دو آب روزنامه خواندم. همه را در رکاب بودم.

چهارشنبه ۲۰

چهار ساعت متوالی روزنامه و درس خواندند. نمی‌دانم این چه هوسی است و بیخود.

دوشنبه ۲۵

بعد از ناهار شاه خانه نایب‌السلطنه رفتم... رقمی

- خواسته بودم که طیب ارمنی که مترجم انگلیسی است روزها به دارالترجمه بیاید. قبول کرد.
- سه‌شنبه ۲۶ پیاده دارالترجمه رفتم مدتی آنجا نشستم. حضرات مترجمین را حاضر کرده با کتابچه‌های ترجمه شده به حضور بیرم. ... بعد از ناهار مترجمین را حضور بردم. خیلی پسند فرمودند.
- چهارشنبه ۲۷ خیلی ترجمه به جهت اطلاع نمودم.
- پنجشنبه ۲۸ صبح دارالترجمه رفتم ... شاه عصر باغ امین‌الدوله می‌رفت ... روزنامه هم آنجا خوانده شد.
- شنبه ۳۰ خانه طلوزان رفتم از آنجا دارالترجمه.
- صفر
- یکشنبه ۱ خانه بکمز رفتم او را برداشته با ملاموسی اسماعیل آباد رفتم.
- دوشنبه ۲ کتاب قصه شروع کردم از بس که بامزه بود خوابم نبرد.
- سه‌شنبه ۳ با درشکه دارالترجمه [رفتم] از آنجا در خانه خدمت شاه رسیدم. بعد از ناهار شروع به درس روسی کردند. مادروس خان مترجم معلم است ... شب در خانه رفتم باز شاه درس می‌خواند.
- چهارشنبه ۴ صبح دارالترجمه رفته بعد خدمت شاه رسیدم.
- پنجشنبه ۵ دیشب ساعت چهار دستخطی شاه به فرانسه مرقوم فرموده بودند که صبح مادروس خان را برداشته دوشان‌تیه بروم ... خلاصه با مادروس خان درس خواندند. ... دیروز در کتابخانه را که باز کردند و دوباره

بستند گربه‌ای میان کتابخانه مانده. طرف عصر که شاه از پهلوی کتابخانه عبور می‌کنند صدای گربه می‌شنوند. فرمودند در را باز کردند گربه را بیرون نمودند. به مهر جیب مبارک که در موزه و کتابخانه مختم می‌شود خواستند مهر کنند اندرون نزد امین‌اقدس بود. ابوالفتح خان غلام‌بچه پسر معیرالممالک مرحوم را فرستادند از اندرون مهر جیب را بیاورد. می‌رود می‌آورد. شاه پائین تشریف می‌برند اندرون. امین‌السلطان در کتابخانه را مهر کرده و مهر را به ابوالفتح خان می‌دهد که اندرون برده به شاه بدهد. این طفلک حرام‌زاده مهر مبارک را که خیلی این مهر معتبر است و غالب دستخط‌های مخصوص به این مهر مختم می‌شود بغل گذاشته خانه می‌رود. شاه به تصور اینکه مهر را آورده به امین‌اقدس داده و امین‌اقدس به تصور اینکه مهر در جیب شاه است هیچ نمی‌گویند. وقت خوابیدن که اسباب جیب شاه را خالی می‌کنند امین‌اقدس مهر را نمی‌بیند. از شاه می‌پرسد مهر چه شد؟ شاه به تصور اینکه نزد امین‌السلطان مانده است استراحت می‌فرمایند. امروز صبح این طفلک مهر را آورده به شاه داد که دیشب فراموش کردم در بغل گذاشته خانه رفتم. شاه به حاجی سرورخان حکم فرمودند که شوهر مادر او که ملامحمد مشهور به «گاو روضه‌خوان» است حاضر کرده داغ و شکنجه نماید. امین‌السلطان در کتابخانه را مهر کرده و مهر را به

- یکشنبه ۸ دو نفر از سیاحان ایتالیا که از طرف قطب شمال آمده بودند شرفیاب شدند.
- دوشنبه ۹ نایب السلطنه به رسم فرنگان دستی به من داد.
- چهارشنبه ۱۱ دارالترجمه رفتیم.
- شنبه ۱۴ ناهار خورده (خودش) کتاب زیاد خواندم. ... شاه بیرون تشریف آوردند. کتابی در وضع شناختن طلا و سایر فلزات بود دادند طلوزان خواند من ترجمه کردم. ... سر شام روزنامه خوانده شد...
- سه‌شنبه ۱۷ حکیم الممالک قدری ترجمه کرده بود خوب از عهده برنیامده بود روزنامه را گرفته بودند.
- چهارشنبه ۱۸ عصر شاه به مدرسه دارالفنون تشریف برده بودند. از قرار گفته بروسکی زیاد خوششان آمده بود از آواز خواندن و ساز زدن خانه شاگردها که برای ملیجک مشق می‌کنند. این کار مخبرالدوله وزیر علوم پسندیده‌تر شده بود از تمام اعمالش. ... من هم عصر دیدن مسیوفارک که مرد بسیار عالم و باسوادی است رفتم.
- پنجشنبه ۱۹ عصر خانه میرزارضا ولد معین‌الملک روضه‌خوانی رفتم. ... پسری دارد میرزباقر نام ... و حالا دارالترجمه است. در سر شام روزنامه ترجمه کردم.
- دوشنبه ۲۳ شب مهمانی خوبی شد ... میرزا حسن خان منشی اسرار ... بودند.
- چهارشنبه ۲۵ صبح دارالترجمه بعد در خانه رفتم.

- پنجشنبه ۲۶ مرا احضار فرمودند دو روزنامه تا بعد از شام خواندم.
- شنبه ۲۸ سر ناهار روزنامه خواندم.
- یکشنبه ۲۹ دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.
- ربیع‌الاول
- دوشنبه ۱ حسب‌الفرمایش کتابخانه رفتم کتابهای فرنگی را ترتیب دادم. الی عصر بودم.
- سه‌شنبه ۲ امین حضرت ... حاضر نبود که در کتابخانه را باز کند. من به توسط آغامحمد خواجه خدمت شاه که حمام بود پیغام دادم که کلید در کتابخانه را شاه از اندرون پیش خودم فرستادند که بروم باز کنم. رفتم کتابها را قدری ترتیب دادم. ... سر ناهار احضار شدم قدری روزنامه خواندم.
- پنجشنبه ۴ صبح زود دارالترجمه رفتم. بیست و دو جلد کتاب ترجمه شده بود حضور شاه بردم. شاه فرمودند هیچ انتظار نداشتم به واسطه خستگی دیروز امروز بیائی.
- یکشنبه ۷ صبح که در خانه رفتم شاه فرمودند کتابها را امروز تمام کنم. الی عصر مشغول ترتیب کتابها بودم.
- دوشنبه ۸ صبح که در خانه رفتم در کتابخانه خدمت شاه رسیدم. مدتی در باغ روزنامه خواندم ... در این بین میرزا احمدخان را دیدم که از حضور شاه بیرون می‌آمد. این میرزا احمدخان تفصیلی دارد. ... چون روسی می‌داند شاه فرموده است در خلوت باشد به شاه روسی درس بدهد.

- سه‌شنبه ۹ خانه شیندلر رفتم بعضی تحقیقات علمی از او نمودم.
- چهارشنبه ۱۰ تا عصر مشغول کتاب و روزنامه خواندن بودند.
- پنجشنبه ۱۸ نماز خواندم قرآن زیاد خواندم. ... چهار و نیم ناهار صرف فرمودند. بلافاصله تاریخ عثمانی را دست من دادند. دو فرسخ پیاده راه رفتند و من بیچاره می‌خواندم.
- یکشنبه ۲۱ تفصیلی را که برای امین‌السلطان در روزنامه نوشته بودم به نظر شاه رساندم تمامش را زدند. فرمودند خوب نیست این همه مناصب مختلفه نوشته شود. در خارج به ما بد می‌گویند.
- سه‌شنبه ۲۳ دارالترجمه رفتم از آنجا در خانه.
- پنجشنبه ۲۵ صبح خانه بارون نرمان رفتم. کتاب برای شاه به توسط او از فرنگ خواسته بودم آورده بودند. رفتم دیدم چند دانه نمونه بردم به نظر شاه رساندم. ... در سر شام می‌فرمودند از خوشیهای دنیا که برای خود تصور می‌کنم این است که من انفیه بکشم و فلان کس یعنی من روزنامه بخوانم.
- شنبه ۲۷ صبح کتابهای شاه را که از فرنگ آورده بودند حضور بردم. چند جلد جدا کردند باقی را باید پس داد.
- یکشنبه ۲۸ من اول دارالترجمه رفتم قدری کار داشتم. صورت داده خدمت شاه رسیدم.
- سه‌شنبه ۳۰ امروز شاه سوار نشدند. منزل ماندند مختصر کاغذخوانی و مفصل کتاب و روزنامه خوانی شد.

ربیع الثانی

- جمعه ۳ تا عصر همه را روزنامه و کتاب خواندم. عصر با گلودرد و خستگی منزل آمدم. امروز شاه صورت مرا از عقب کشیدند به جهت خنده و مزاح، اما خوب به اندازه نقاشی کرده بودند در حالت نشسته از پشت میز.
- عصر جمعی دیدن آمدند من جمله عکاس روسی است که تازه آمده بود.
- یکشنبه ۱۲ بعد دارالترجمه رفتم اجزاء دارالترجمه را خدمت شاه بردم.
- دوشنبه ۱۳ چون دوشنبه دارالترجمه نیست به این جهت زود در خانه آمدم. ... اطاق آمدند قدری کتاب خواندند. ... سر ناهار مشغول روزنامه خواندن شدم.
- سه‌شنبه ۱۴ به قدری کتاب و روزنامه خواندم که گلیم درد می‌کند.
- چهارشنبه ۱۵ سر ناهار کتاب تاریخ عثمانی را خواندم. ... عصر ترجمه زیادی کردم.
- شنبه ۱۸ صبح دارالترجمه رفتم.
- یکشنبه ۱۹ میرزا سعیدخان وزیر خارجه به واسطه عداوتی که با من دارد اخبارم نداده بود که به جهت ترجمه حاضر باشم. میرزا عبدالله خان پسر صدیق‌الملک را برای مترجمی تراشیده بودند. میرزا عبدالله هم از عهده ترجمه برنیامده بود. شاه که فرانسه را خوب می‌داند ملتفت شده بود بارون نرمان را که حضور داشت او را به ترجمه واداشته بود.
- سه‌شنبه ۲۱ صبح خیلی زود دارالترجمه رفتم قدری کار داشتم

- صورت دادم.
- چهارشنبه ۲۲ عصر به طمع اینکه یک کتاب لغت فرانسه به فارسی که تازه آورده‌اند و جهانگیرخان دارد به خانه او رفتم. هرچه رو انداختم عذر آورد.
- پنجشنبه ۲۳ در بین راه به میرزااحمد مترجم روسی رسیدم. ... قرار شده است مال و بنه و چادر هم بدهند که در سفرها ملتزم رکاب باشد و درس روسی به شاه بدهد. ماشاءالله شاه سی سال است متصل درس فرانسه می‌خوانند هنوز نمی‌توانند مکالمه نمایند، حال روسی می‌خوانند.
- یکشنبه ۲۶ شاه مشغول درس روسی بود... بعد شام خواستند. من مثل نقالها برای امین‌السلطنه و حکیم‌الممالک و جمعی سگ و گربه تاریخ عثمانی می‌خواندم.
- دوشنبه ۲۷ حالا که اعتبار و شائی ندارم خلعت بها هم ندارم و هیچ ندارم اقلأً چندان زحمت به خود ندهم. شاه را بگذاریم درس روسی بخواند. این همه مخلوق که تحصیل معاش کردند از تقالی نبوده است. حالا هیجده سال است من این کاره هستم. چه فایده بردم.
- سه‌شنبه ۲۸ به اتفاق طلوزان منزل او آمدم ... تفصیلی از تاریخ گفت نوشتم. ... به خدا قسم از نوکری شاه خسته شدم ... آنها به درجات عالی رسیدند من تقال که بودم هستم. باز اگر تقال بی‌قال و قیل بودم و معاش روزانه داشتم شاکر بودم.
- چهارشنبه ۲۹ شنیدم که دیشب شاه روزنامه فرستاده بودند نزد

امین‌السلطان که بدهد میرزااحمد ترجمه کند. خواسته بود سواد فرانسه او را بدانند. آن بیچاره هم نتوانسته بود. به امین‌السلطان پس داده بود. من از سواری مراجعت نمودم عریضه خیلی مفصلی با کمال اوقات تلخی به شاه نوشتم و استعفا از نوکری کردم. جواب تفقد و مرحمت مرقوم فرموده بودند.

جمادی‌الاولی

- پنجشنبه ۱ الی عصر بودم دو سه روزنامه خواندم.
- جمعه ۲ منزل آمدم قدری ترجمه کردم.
- چهارشنبه ۷ دارالترجمه آمدم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.
- شنبه ۱۰ صبح خانه ظل‌السلطان رفتم از آنجا دارالترجمه ... لغتی در حضور مبارک ذکر شده. حکیم‌الممالک احمق بی‌سواد مدعی من شده بود. امروز در اثبات حقانیت خود کتاب لغت را به نظر همایون رساندم. در سر ناهار تاریخ عثمانی خواندم ... دو ماه قبل امین‌حضرت از من خواهش کرد در روزنامه بنویسم (قضیه عنوان جنابی برای او) مسوده کردم شاه زد. باز امین‌حضرت خواهش کرد مسوده دیگر نوشتم باز شاه قلم زد.
- یکشنبه ۱۱ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.
- دوشنبه ۱۲ حکیم‌الممالک قصیده‌ای انشاء کرده بود عرض کرد شال پا انداز را خلعت گرفت.
- سه‌شنبه ۱۳ از خانه شاهزاده (ظل‌السلطان) دارالترجمه رفتم و مترجمین لباس تازه خود را که همه ماهوت آبی و

- یک‌رنگ است پوشیده بودند به حضور بردم. خیلی اظهار لطف فرمودند.
- چهارشنبه ۱۴ بعد خانه آمدم. قدری لغت نوشتم.
- پنجشنبه ۱۵ صبح دارالترجمه از آنجا خدمت شاه رفتم. دوست و پنجاه تومان به مترجمین انعام مرحمت فرمودند.
- شنبه ۱۷ صبح خانه ظل السلطان رفتم ... از آنجا دارالترجمه.
- یکشنبه ۱۸ صبح دارالترجمه رفتم. لغتی شاه داده بود ترجمه نمودم.
- چهارشنبه ۲۱ تمام شد کتاب سال سوم روزنامه خود.
- دوشنبه ۲۶ چهار ساعت تمام کتاب و روزنامه خواندم.

مجلد چهارم: ۱۳۰۱-۱۳۰۲

جمادی الثانیه

- چهارشنبه ۵ عصر خانه پروسکی رفتم چند جلد کتابی خریدم.
- پنجشنبه ۶ خدمت شاه رسیدم روزنامه خواندم.
- جمعه ۷ شعرای اردو از قبیل حکیم الممالک، ابوالحسن پسردائی اکبری غلام‌بیچه در مدح شاه و شکار پلنگ رباعیات و غزلیات ساخته بودند. ... قدری روزنامه و بعد تاریخ سلاطین عثمانی، شرح حال و سلطنت سلطان مراد رابع که معاصر شاه صفی اول بود خوانده شد.
- پنجشنبه ۱۴ صبح دارالترجمه رفتم. ... بعد خدمت شاه رفتم.
- جمعه ۱۵ گاهی گردش می‌کردم گاهی کتاب می‌خواندم (اسماعیل آباد).
- یکشنبه ۱۷ صبح دارالترجمه رفتم از آنجا دیوانخانه.

سه‌شنبه ۱۹ منزل امین‌السلطان ... رفتم ... بعد از طی تعارفات حکیم‌الممالک بنای تملق را گذاشت. قلم می‌تراشید. تراش قلم را بهانه کرد از خط و سواد امین‌السلطان شرحی بیان کرد. ما هم تصدیق عنفی کردیم. کم‌کم امین‌السلطان گرم شد از خود تفصیل بیان کرد... (گفت) در سن پانزده‌سالگی رساله نوشتم که از اندرز قابوس مفیدتر و از منشآت^۱ صابی و رسایل خوارزمی بهتر بود. در دانستن لغات عرب قاموس زنده‌ام و در خوشی خط مثل قابوس‌ام جناح طاووس تحریر می‌نمایم. در دانش و بینش اقیانوسم ... در سر ناهار روزنامه خواندم. اول فصلی که خوانده شد تصمیم امپراطور روس به فرستادن جمعی از علماء به لندن بود که آنجا رفته وضع حکومت انگلیس را در بلاد اسلامیة متفرقه آن دولت بسنجند.

چهارشنبه ۲۰ صبح خانة امین‌الدوله ... رفتم از آنجا دارالترجمه.

پنجشنبه ۲۱ صبح دارالترجمه رفتم از آنجا خدمت شاه. ... سر ناهار تاریخ عثمانی خوانده شد.

شنبه ۲۳ صبح علی‌الرسم دارالترجمه رفتم بعد خدمت شاه رسیدم.

دوشنبه ۲۵ عصر دیدن میرزا کریم خان سرتیپ فیروزکوهی که از آشنایان قدیم مدرسه من است و شش سال بود رفته بود پاریس و تازه آمده است رفتم.

۱. در اصل منشآت بوده است.

جمعه ۲۹ من پهلوی شاه بلافاصله نشسته روزنامه خواندم.
شنبه ۳۰ بعد از خواندن چهار پنج روزنامه یک ساعت به غروب مانده شهر آمدم. امروز قدری منزل امین‌السلطان رفتم. دیوان شعر خودش را می‌خواند. اگر اشعار از خودش باشد بسیار خوب گفته است.

رجب

یکشنبه ۱ من صبح خانة امین‌لشکر رفتم کاری داشتم. از آنجا دارالترجمه.

پنجشنبه ۵ ناظم خلوت آمد مرا خانة ظیل‌السلطان برد. از آنجا دارالترجمه رفتم. بیست و پنج جلد کتاب ترجمه حاضر شده بود بردم.

سه‌شنبه ۱۰ صبح خانة امین‌الدوله رفتم از آنجا دارالترجمه. خیلی کار عقب مانده داشتم صورت دادم.

پنجشنبه ۱۲ صبح دارالترجمه رفتم ... سی تومان به جهت نظر آقا [وزیرمختار] فرنگ فرستادم که بعضی کتب برای من ابتیاع نماید.

شنبه ۱۴ در همسایگی زنی بود به اطفال درس می‌داد. متصل الف سرگردان، ب سرگردان می‌گفت.

دوشنبه ۱۶ نیم فرسخ دور از عمارت ناهار افتادند روزنامه خوانده شد. ... دوباره من احضار شدم. رفتم دو سه روزنامه خواندم.

جمعه ۲۰ با حاجی میرزا ابوالفضل و حکیم بکمز حسن آباد رفتم.
شنبه ۲۱ دارالترجمه رفتم.

سه‌شنبه ۲۴ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم. پسر استاد ابراهیم زرگر را که فرنگ رفته بود و تحصیل کرده است حضور بردم جزو دارالترجمه کردم.^۱

چهارشنبه ۲۵ من سه چهار روزنامه خواندم.

پنجشنبه ۲۶ صبح دارالترجمه رفتم. خیلی کار کردم.

شنبه ۲۸ صبح دارالترجمه رفتم. ... با من تنها دور باغ گردش فرمودند. من روزنامه عرض می‌کردم. ... بعد از ناهار خانه آمدم تفصیل و تواریخ شهر طوس را نوشتم.

دوشنبه ۳۰ عصر به کاتب خود که بعضی مسوّدها داده بودم بنویسد نوشته بود آورد تمام غلط بود بسیار متغیّر شدم.

شعبان

سه‌شنبه ۱ عصر آنچه را دیروز در مسوّده بود غلط بود با میرزا فروغی اصلاح کردم.

چهارشنبه ۲ صبح دارالترجمه رفتم. لغت شاه را نوشتم.

پنجشنبه ۳ صبح به اتفاق شیخ مهدی سلطنت آباد رفتم. ... عصر با شیخ مهدی خیلی مباحثه علمی و تاریخی شد.

شنبه ۵ عصر خیلی چیز نوشتم.

یکشنبه ۶ عصر خیلی کار کردم.

سه‌شنبه ۸ بعد حوضخانه تشریف بردند من هم تاریخ عثمانی خواندم.

۱. مراد اوانس خان مسیحی است که بعدها مساعدالسلطنه لقب گرفت.

شنبه ۱۹ شهر تشریف بردند که درب موزه را مهر فرمایند. زمین موزه هم که تخته فرش بود و چهار پنج هزار تومان خرج شده بود عوض کرده کاشی کردند و چهار پنج هزار تومان دیگر خرج کاشی نمودند. ... امروز وقت ظهر حاجی استاد غلامرضای شیشه‌گر معروف در سن هشتادسالگی مرحوم شد.

دوشنبه ۲۱ قدری ترجمه کردم. شب کتابچه‌ای در باب تکالیف سفرای خارجه و احترامات آنها به خانواده سلطنت، نوشتم.

چهارشنبه ۲۳ صبح میرزا فروغی از شهر آمده بود سی و شش کتابچه ترجمه دارالترجمه را آورده بود.

پنجشنبه ۲۴ عصر عارف‌خان و جمعی آمده بودند آنها را راه انداخته ملاموسی را برداشته حسن آباد آمدم.

رمضان

چهارشنبه ۱ شاه تعیین صدراعظم (مستوفی الممالک) کرده بیکار شده‌اند. تمام مشغولیات را من باید متحمل شوم. یعنی تا ممکن است باید روزنامه بخوانم، یا خودشان کتاب بخوانند من ترجمه کنم. صبح ملیجک حضور بود. هرچه می‌خواستم کتاب بخوانم این بدذات نمی‌گذاشت ... تا چهار ساعت به غروب مانده متصل روزنامه و کتاب خواندم.

شنبه ۴ ناهار میل فرموده چند روزنامه خوانده شد.

دوشنبه ۶ یک روزنامه خواندم در سر ناهار.

- چهارشنبه ۸ بعد از ناهار خوابیدند من هم دو سه روزنامه خواندم.
- پنجشنبه ۹ صبح کاغذی به نظر آقا وزیر مختار ایران که در پاریس است نوشتم بعضی کتب خواستم. ... در سر ناهار روزنامه خواندم.
- جمعه ۱۰ تا عصر بودم مدتی کتاب و روزنامه خوانده شد. بعد به جهت نوشتن لغت‌های کتب که خوانده بودند مرخص کردند خانه آمدم نوشتم. شب فرستادم.
- یکشنبه ۱۲ صبح حمام رفتم بعد کتاب لغت شاه را تصحیح نمودم. بکمز و میرزا علی مترجم نزد من بودند.
- پنجشنبه ۱۶ در سر ناهار تاریخ عثمانی شرح سلطنت سلطان سلیمان دوم و سلطان احمد خوانده شد. تا پنج به غروب مانده هم درس خواندند.
- چهارشنبه ۲۲ بعد از خواندن تاریخ ناپلئون و تاریخ روس مراجعت به خانه شد.
- یکشنبه ۲۶ صاحبقرانیه رفتم دو سه روزنامه خوانده شد.
- شوال**
- شنبه ۳ روزنامه خوانده شد. تاریخ روس ترجمه شد.
- دوشنبه ۵ همراهان من سیدکاتب و شیخ محمدحسن است (به اوشان).
- سه‌شنبه ۶ در سر ناهار تاریخ عثمانی و روزنامه خواندم. ... شاه برای خاطر اینکه مرا مجبور کند در این سفر اتصالاً با او همراهی کنم دو روزنامه پترزبورگ به میرزا احمد داده بود ترجمه کند. اما من حیلۀ شاه را می‌دانم، از فردا قهر

- کرده دربخانه نمی‌روم تا از این عمل پشیمان شود.
- چهارشنبه ۷ قبل از ناهار دو سه لغت فرانسه از من پرسیدند گفتم. بعد برای اینکه شاه را ملتفت کنم که تزویرش را فهمیدم عرض کردم من هفتاد هزار لغت فرانسه می‌دانم. شاه هم به جهت اینکه مرا خجل کند لغت غیرمصطلح که «گوش ماهی زنده» است از من سؤال کردند ... من ندانستم.
- پنجشنبه ۸ در سر ناهار تاریخ عثمانی خواندم. ... عصری تاریخ اسکندر دوم امپراطور روس خواندند من ترجمه کردم.
- جمعه ۱۶ این اشعار را که از منشآت^۱ خود حکیم الممالک است برای من می‌خواند:
- شاه اگر عاشقی کند سر پیری
عشق ملیجک بس است و آل ملیجک
مرو و سرخس ار به باد رفت عجب نیست
عشق ملیجک بس است و خال ملیجک (الخ)
اگرچه انشاء این اشعار نمک به حرامی است زیرا که در هجو ولی نعمت است اما چون حقیقت دارد به آن جهت من هم نقل قول کردم.
- شنبه ۱۷ بعد خدمت شاه رسیدم روزنامه ترجمه کردم. شاه قدری درس خواندند.
- سه‌شنبه ۲۰ ناهار خوردند دو سه روزنامه خواندم.
- چهارشنبه ۲۱ سه روزنامه خواندم.

۱. در اصل منشآت بوده است.